

90/1/21

• دریافت

91/3/20

• تأیید

تطبیق شیوه‌های نقد ادبی بر آراء نقدی «ابراهیم عبدالقادر المازنی»

ابوالفضل تقی‌پور*

صبری جلیلیان**

افسانه قاسم‌پور***

چکیده

«مکتب دیوان»، آغازگر یکی از جنبش‌های ادبی معاصر است که در پیشبرد و متحول ساختن جریان نقد ادبی در جهان عرب، سهم بسزایی داشته است. بررسی دیدگاه‌های نقدی بنیانگذاران این مکتب، نشان از نگاهی نوین، جسورانه و جریان ساز دارد که بدون کناره گرفتن از میراث عظیم عربی در مقوله نقد ادبی، در صدد نوسازی و تلفیق آن با دستاوردهای جهانی در این زمینه است. در این مقاله، چند شیوه اصلی نقد ادبی با آراء نقدی «ابراهیم عبدالقادر المازنی» تطبیق داده شد. حشو، تکرار، غلو، عدم وحدت عضوی، فساد معنا، سرقت و مناسبت گزافی، از جمله مواردی است که مازنی در نقد آثار شاعران و نویسندگان قدیمی و معاصران خود به آنها پرداخته است. اگر چه آراء نقدی مازنی را اغلب می‌توان با نقد «متکامل» منطق دانست، اما برخی شیوه‌های نقدی در برخی آثار او نمود بیشتری دارند. مازنی در نقد آثار مصطفی لطفی منفلوطی، عبدالرحمن شکری و حافظ ابراهیم، بیشتر به نقد فنی لغوی و نقد تاریخی متمایل است و در بررسی و نقد اشعار بشار بن برد و ابن الرومی، به سبب لحاظ کردن جنبه‌های روانی این دو شاعر، نقد روانشناختی را اساس کار خود قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها:

مازنی، ابن الرومی، شیوه‌های نقد، نقد روانشناختی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت altappe55@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

*** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

مقدمه

کلمه «نقد» از قدیم الایام، به دو معنا به کار گرفته شده است: اول به معنای تفسیر، شرح، تحلیل، تمییز و داوری و دوم به معنای عیب گرفتن و مؤاخذه. (مناع 1994م: 91) به عبارتی دیگر، تحلیل و بررسی قطعه‌های ادبی و بر شمردن ارزش فنی آنها مصداق نقد ادبی است (ضیف، النقد الادبی، بی تا: 9). درباره شکل گیری علم نقد باید گفت که مقوله بررسی و تحلیل آثار ادبی و هنری، همزمان با پدیدار گشتن آنها آغاز شد. اما این تحلیل‌ها غالباً مبتنی بر اصولی آشکار نبوده‌اند و رسیدن آنها به مرحله بالندگی و رشد فنی، قرن‌ها به طول انجامیده و این روند تا زمان حال نیز ادامه دارد. نقد ادبی عربی در دوران جاهلیت و صدر اسلام، بر پایه ذوق فطری پایه گذاری شده بود. ولی در عصر عباسی در کنار ذوق فطری، برخی اصول و قواعد وارد نقد شدند و به تدریج با رشد فزاینده آثار ادبی، مقوله نقد، گسترش بیشتری پیدا کرد.

با این وجود، ناقدان بسیاری از جمله «رنه ویلیک»، معتقدند اگر چه برخی شیوه‌های نقدی جدید متعلق به نیمه دوم قرن بیستم است، اما همین شیوه‌ها نیز، ریشه در گذشته دارند و اصولاً مکتب نوینی در دست نیست که کاملاً متعلق به امروز باشد. (ویلیک 1987م: 391-390) پس از گشوده شدن درهای شرق به روی دست یافته‌ها و محصولات علمی و ادبی غرب، شرقیان با اصول و شیوه‌های جدید علم نقد آشنا گشتند و از تأثیرات آن روی خیزش ادبی دیگر ملت‌ها اطلاع یافتند. از دیگر نتایج این ارتباط، آشنا شدن ادیبان شرق با اساتید صاحب ذوق و آگاه به علوم روانشناسی و تاریخ ادبیات غرب بود. در نتیجه این تحولات، علم نقد در شرق، با جهشی عظیم روبه رو شد و از آن هنگام بود که ناقدان عرب، معیارهای عقلی و فلسفی را اساس کار خود قرار دادند. آنها در پژوهش، بر منطق و موازنه تکیه کردند و علت و معلول را جویا شدند و در صدد برآمدند تا نقدی مبتنی بر اصول و مقیاس‌های علمی ارائه نمایند.

در آغازین سالهای قرن نوزدهم میلادی که با خیزش ادبیات عربی مقارن بود، نقد به شیوه لنوی گرایش داشت. علت این امر به ضعف‌های ادبی باقی مانده از

دوران انحطاط بر می‌گشت. پیشگامان عصر نهضت، در صدد درمان این مشکل برآمدند. تلاش آنها در این جهت بود که زبان را طبق اصول و قواعد صحیح آموزش دهند و به دنبال پیدا کردن کاستی‌های موجود در کتابت باشند. بعد از نقد لغوی، نگاه‌ها به سوی بررسی صحت انتساب آثار به شخصیت‌ها و ویژگی‌های فنی آنها معطوف شد و در این راه، شیوه‌های علمی اساس کار افرادی چون سلیمان البستانی، طه حسین، میخائیل نعیمه، عمر فاخوری، مارون عبود، عقاد، مازنی و شکرری که از مهم‌ترین ارکان نهضت نقد ادبی در ادبیات عرب به شمار می‌روند قرار گرفت. (الفاخوری 1991م: 36-34)

در اوایل قرن بیستم، این روند شدت بیشتری به خود گرفت و صنوف مختلف، از جمله علماء و ادیبان در کشورهای عربی، به سمت حرکت‌های آزادی بخش در جوانب مختلف حیات روی آوردند. در این بین، عقاد، مازنی و شکرری، از پرچمداران آزادی در ادبیات و از داعیه‌داران نوگرایی در شعر، مکتبی نو به نام «الدیوان» را بنیان گذاشتند که در پیشبرد نهضت ادبی، سهمی بزرگ را به خود اختصاص داد.

کارکرد نقدی این مکتب و اصحاب آن، از جمله مازنی، در دو بخش قابل بررسی است: بخش اول، نظریه‌های آنها در زمینه اصول یک اثر ادبی است که این امر به روشنی در کتاب «الدیوان» و سایر آثار آنها قابل مشاهده است و بخش دوم، اشکالات و انتقاداتی که بر آثار ادیبانی مثل: «حافظ ابراهیم»، «احمد شوقی»، «منفلوطی» و... وارد می‌کردند. آن گونه که از آثار پرچمداران مکتب الدیوان بر می‌آید، آنها از شاعران رومانئیک انگلیسی چون: «کولردیج» و «هازلت» متأثر بوده‌اند. به گونه‌ای که رصد کردن ویژگی‌های سبک رومانئیک در آثار آنها امری آسان می‌نماید؛ ویژگی‌هایی مثل: سادگی بیان، عدم تقلید صرف از قدما، توجه به روح بشریت در شعر، صداقت در عاطفه و دوری از شعر مناسبات (الدسوقی بی تا: 244 و ضیف 1999: 263). این گروه، آثار معاصران خود را که گرایش به تقلید و ادبیات کلاسیک داشتند، به شدت مورد انتقاد قرار دادند و البته در این مسیر شیوه‌های نقدی مختلفی را به خدمت گرفتند.

درباره مکتب دیوان و اصول و قواعد ادب در نظر آنان، کتاب‌ها و مقالات زیادی

نوشته شده است و هدف از مقاله حاضر نیز، معرفی و توضیح آراء این مکتب نیست، بلکه شناخت شیوه‌های نقدی یا روش شناسی نقدی یکی از اعضای این مکتب، «ابراهیم عبدالقادر المازنی»، مطمح نظر این مقاله است و به عبارتی از آنجا که «روش شناسی» یا به تعبیر عربی آن «المنهجیة»، در نقد یکی از مباحث نقدی دهه‌های اخیر است، که موضوع بحث کتاب‌های بسیاری قرار گرفته است، این مقاله نیز، نظر به اهمیت مکتب الادیوان و تأثیر آن در متحول ساختن نقد ادبی عربی و همچنین با توجه به جایگاه مازنی در نوگرایی ادبی (خفاجی 1992م: 16)، دیدگاه‌های نقدی او را با هدف تعیین و تحلیل روشمندی وی در نقد، مورد بررسی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، در پی آن است که مشخص کند ابراهیم عبد القادر المازنی، در نقدهای خود از چه شیوه‌هایی بهره گرفته است؟

شیوه کار در این مقاله به این شکل بوده، که ابتدا چارچوب نظری شیوه‌های مختلف و معمول نقد ادبی، مثل: شیوه فنی و لغوی، شیوه تاریخی، شیوه روانشناختی و شیوه متکامل از کتاب‌هایی نظیر «النقد الادبی، سید قطب»، «النقد والنقاد المعاصرون، محمد مندور»، «مدخل الی مناهج النقد الادبی» و «مفاهیم نقدیه، رنه ویلیک» و غیره اخذ گردید، سپس با مطالعه آثار نقدی مازنی نظیر: «حصاد الهشیم»، «الادیوان: کتاب فی النقدوالادب»، «الشعر غایاته و وسائله»، «قبض الريح» و بررسی نقدهایی که درباره آثار ادیبانی نظیر: بشار، ابن الرومی، منفلوطی، شکری، حافظ ابراهیم و... انجام داده، شیوه‌های به کار رفته در نقد هر یک، استخراج گردید.

1- شیوه‌های نقدی:

برای اینکه به طور عملی به بررسی شیوه‌های نقدی به کار گرفته شده توسط مازنی بپردازیم، ابتدا به معرفی چارچوب نظری شیوه‌های متداول نقد می‌پردازیم، سپس در بخش بعدی این شیوه‌ها را بر نقدهای انجام شده توسط مازنی تطبیق می‌دهیم:

1-1- نقد فنی:

از نخستین شیوه‌هایی که نقد ادبی آن را شناخت، همین شیوه فنی است. در این شیوه، ناقد، عمل ادبی را با اصول و قواعد فنی مورد بررسی قرار می‌دهد و بدون در نظر گرفتن شرایط صاحب اثر و حیات اجتماعی و تاریخی وی، فقط به تجزیه و تحلیل ویژگی‌های فنی اثر می‌پردازد. در این راه، کافی است که ناقد از قواعد و اصول فنی و لغوی هریک از انواع ادبی از شعر و قصه گرفته تا نمایشنامه و تذکره نویسی، اطلاعات کافی داشته باشد و آنگاه ارزش این آثار را در ترازوی آن اصول و قواعد بسنجد. (سید قطب 1990م: 133-132) ناقد در این شیوه، از یک طرف، الفاظ را از نظر محاسن و عیوب ارزیابی می‌کند و از طرفی دیگر، معانی را از نظر نیکویی و زشتی در طبق نقد قرار می‌دهد. ابن سلام، ابن قتیبه، آمدی، جرجانی و ابن رشیق و... از جمله ادیبانی بوده‌اند که در گذشته تلاش کردند برای این شیوه قوانینی وضع کنند. در نظر عبدالعزیز عتیق، نقد فنی از خاص‌ترین و بهترین شیوه‌های نقدی برای فهم ادبیات است. (عتیق 1972م: 140-138)

1-2- نقد تاریخی:

وقتی ناقد تلاش می‌کند از میزان تأثیرپذیری یک عمل ادبی و صاحبش از یک محیط و تأثیرگذاری آن عمل ادبی بر محیط سخن بگوید و یا اینکه از نظریات مختلفی که درباره آن اثر ارائه شده و از موازنه بین آثار بحث کند و یا صحت انتساب آثار را بررسی کند، در می‌یابد نقد فنی به تنهایی نمی‌تواند این خواسته را محقق سازد و اینجاست که به شیوه دیگری به نام «شیوه تاریخی» پناه می‌برد. در این شیوه، ناقد، حوادث تاریخی، سیاسی و اجتماعی هر دوره را به عنوان وسیله‌ای برای تفسیر و تجزیه و تحلیل پدیده‌های ادبی آن دوره به کار می‌گیرد؛ به طور مثال، در دوره اموی، سرودن شعرهای سیاسی روند فزاینده‌ای به خود می‌گیرد. یک ناقد با پژوهش درباره شرایط آن دوره، دلیل این همه شعر سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. این شیوه مستقل نیست، بلکه معمولاً در کنار شیوه فنی به کار می‌آید؛ چرا که بررسی ویژگی‌های فنی یک اثر، باید با مد نظر قرار دادن تحولات تاریخی صورت پذیرد. در شیوه تاریخی، یک ناقد علاوه بر آن

که یک اثر را با دیدگاه خود به نقد می‌کشد، با روحیه‌ای بی طرفانه دلایل داوری‌های دیگر ناقدان آن اثر و شرایط تأثیرگذار روی آن داوری‌ها را نیز مورد کند و کاو قرار می‌دهد و از این رهگذر روشن می‌سازد که ناقد، تحت چه شرایط و محیطی آن اثر را بررسی کرده است. از معاصرانی که در کاربرد این شیوه بر دیگران پیشی گرفته‌اند، می‌توان به جرجی زیدان و مصطفی صادق الرافعی اشاره کرد (عتیق 1972م: 284-283 و نجم 1967م: 507-505).

1-3- نقد روانشناختی:

شاید روانشناسی را بتوان با توجه به طبیعتش، نزدیکترین علم به هنر به شمار آورد. زیرا مقوله‌ای که این دانش با آن سرکار دارد، با مقوله‌ای که در هنر مطرح است، ارتباط دارد و آن عبارت است از احساس و بیان. ادبیات، ترجمان عقل و روح است و از این رو اثر ادبی آینهٔ عقل و روح ادیب به شمار می‌رود. از آنجا که عنصر روان در یک عمل ادبی تأثیرگذار است و نقش بارزی در ترسیم خط مشی آن ایفا می‌کند، بنابراین بررسی جنبه‌های روانی صاحب اثر ادبی و تأثیر آنها بر اثرش، امری ضروری می‌نماید و اینجاست که یک شیوهٔ نقدی به نام «نقد روانشناختی» مطرح می‌گردد. این شیوه، به پرسش‌هایی از نوع پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهد و یا دست کم در صدد پاسخ گویی به آنها بر می‌آید:

الف - فرآیند آفرینش ادبی چگونه شکل می‌گیرد و از جنبهٔ روانی، ماهیت این فرآیند چیست؟ کدام یک از عناصر احساسی و غیر احساسی در این آفرینش نقش دارند و چگونه در کنار هم می‌نشینند و با هم سازگار می‌شوند؟ از میان این عناصر کدام یک درونی و نهفته در درون آدمی است و کدام یک در خارج از وجود او شکل می‌گیرد؟

ب - دلالت کار ادبی بر ویژگی‌های روانی صاحب اثر چیست و چگونه به این دلالت توجه می‌کنیم و دربارهٔ آن سخن می‌گوییم؟

ج - دیگران به هنگام آگاهی از یک اثر ادبی، چگونه از آن تأثیر می‌پذیرند؟ میان صورت لفظی موجود در آن اثر و تجربهٔ احساسی دیگران و نیز ویژگی‌های غیر احساسی آنان چه رابطه‌ای وجود دارد؟

شاید این گونه به نظر برسد که گرایش روانشناختی در درک و فهم ادبیات و نقد آن زاییده دوران معاصر و ارمغان غرب و غالباً ناقدان رمانتیک است. چرا که این گونه پژوهش‌های روانشناختی در سده اخیر در غرب، رشد چشمگیری داشته و ادبیات عربی با این گرایش از پیش آشنا نبوده است. باید گفت بهره‌گیری از روانشناسی و نظریات و قواعد مشخص آن برای فهم ادبیات و نقد ادبی، بی‌تردید مباحث و مسائلی نوظهورند و ادیبان عرب که از این شیوه بهره برده‌اند، لاجرم وامدار ادبیات غرب هستند. اما با این حال، «نکته سنجی روانی» در فهم ادبیات و نقد آن، پیشینه بسیار کهن در ادبیات عربی دارد و بویژه در قرن پنجم هجری، توسط عبد القاهر الجرجانی، حالتی قاعده‌مند به خود گرفت. (همان: 217-218 و فیدوح 2010م: 22) این شیوه در دوران معاصر، به سرعت به دست بسیاری از ناقدان برجسته دنیای عرب، امثال: طه حسین، عباس محمود العقاد، ابراهیم عبدالقادر المازنی و... توسعه یافت؛ به نحوی که مازنی و دوستانش از پیشگامان ورود به نقد روانشناختی محسوب می‌شوند. (الزبیدی 1999م: 32) نکته شایان ذکر در اینجا آن است که، این شیوه به طور مستقل در آثار نقدی ناقدان به کار گرفته نمی‌شود، بلکه در کنار شیوه‌های دیگر، اغلب به عنوان عاملی یاری‌گر و گاه نیز به عنوان عاملی اساسی ایفای نقش می‌کند.

1-4- نقد متکامل:

شیوه متکامل، متشکل از سه شیوه قبلی است. این شیوه انعطاف‌پذیر، حد و مرز مشخصی ندارد و با بهره‌مندی از برخی اصول و قواعد شیوه‌های پیش گفته، در پی آن است که یک اثر ادبی را به شکلی همه‌جانبه و در عین حال دقیق، مورد موشکافی قرار دهد. هریک از شیوه‌های نقدی به طور کلی نتیجه تجربه‌های ناقدان در طی سالیان طولانی است. نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کنیم، آن است که روشمندی نقد یک ناقد نباید موجب مرگ ذوق هنری او شود و مانع ابداع و اختراع او گردد؛ آن گونه که او را به مجموعه‌ای از اصول و حد و مرزهای تعیین شده و بدون انعطاف مقید سازد. نکته دیگری که در این زمینه باید به آن توجه شود این است که گاهی یک شیوه در اثر ناقد تجلی بیشتری پیدا می‌کند؛ مثلاً در

«الآغانی»، شیوه تاریخی را بیشتر مشاهده می‌کنیم، همان طور که در نقد مازنی شیوه فنی غالب است. البته این بدان معنا نیست که ناقدان مذکور از دیگر شیوه‌ها بهره نبرده‌اند. جدا کردن قاطع شیوه‌های نقدی امکان پذیر نیست؛ در واقع هماهنگی و معاونت همه این شیوه‌ها در کنار هم، آن چیزی است که داوری درست آثار ادبی و ارزیابی کامل آنها را امکان‌پذیر می‌سازد. بنابراین، برتری دادن یکی از آنها بر دیگری، تنها در جایی ممکن است که یکی از شیوه‌ها سودمندتر از دیگری باشد.

2- عبدالقادر المازنی و مکتب دیوان

ابراهیم عبدالقادر المازنی (1890-1949م) به همراه عقاد و شکری، از بنیانگذاران مکتب الدیوان است. مکتبی که در ادبیات و نقد معاصر حرکتی بزرگ را ایجاد نموده است. عقاد و مازنی با انتشار کتاب «الدیوان»، نظریات نقدی خود را درباره اصول و بایدها و نبایدهای شعر و ادب به جامعه ادبی معاصر عرب عرضه نمودند. از آنجا که آراء نقدی مازنی به نحوی با آراء این مکتب گره خورده است و از طرفی پرداختن دقیق به این آراء، ما را از هدف اصلی این مقاله، که بررسی شیوه نقدی مازنی است دور می‌کند، در اینجا فقط به اختصار به معرفی نظرات این مکتب می‌پردازیم:

- 1- شعر باید بیان‌کننده منویات روح و جان انسانی باشد.
- 2- وحدت عضوی در قصیده، از ضروریات است.
- 3- یک اثر باید ویژگی ذاتی ادیب را به خوبی نمایان سازد و بیان‌کننده هویت و شخصیت او باشد.
- 4- التزام به قافیه و روی واحد، امری ضروری نیست.
- 5- تعالی زبان باید متناسب با روح زمانه و تحولات آن باشد (المعوش 1999م: 571-572 و بوبعیو 1995م: 54 و العشماوی 1994: 105)

تفکر و مشی ادبی مکتب الدیوان، از نظر اعضای آن اینگونه ذکر شده است: «مشی ادبی ما، یک مشی انسانی، مصری و عربی است. انسانی است، به این دلیل که دور از تقلید، بیانگر طبع انسان و نتیجه در آمیختن طبایع مختلف

انسانی و مظهر وجدان مشترک همه بشریت است. مصری است، چون پرچمداران آن مصری‌اند و تحت تأثیر زندگی و فضای مصر قرار دارند و عربی است، چون زبان آن عربی می‌باشد و بدین ترتیب، کامل‌ترین جنبشی است که در زبان عربی متبلور گشته». (عقاد و مازنی 1997م: 4)

ابراهیم عبدالقادر المازنی که از نویسندگان و ناقدان معاصر محسوب می‌شود، در نیمه اول حیات ادبی خود به نقد پرداخت. او دیدگاه‌های خود را در کتاب‌هایی نظیر «الدیوان»، «الشعر غایاته و وسائطه»، «حصاد الهشیم»، «شعر حافظ» و «قبض الريح» ارائه نمود. مازنی در پی آن بود که آراء خود را به عنوان انقلابی علیه آثار کلاسیک ادب عرب مطرح سازد. زیرا در نظر وی شیوه‌های کلاسیک، ادبیات را از زندگی انسان دور می‌سازد و این در حالی است که ادبیات در نظر اعضای مکتب دیوان، به تصویر کشیدن حالات مختلف زندگی است. مازنی نداشتن وحدت عضوی در قصاید، اغراق در شعر مناسبتی و تقلید کورکورانه از قدما را از معایب عمده شاعران سنت‌گرا می‌داند و بر همین اساس به همراه دوستان خود در مکتب دیوان، با حمله شدید به حافظ ابراهیم، احمد شوقی و منفلوطی، هیاهوی بزرگی را در فضای ادبی مصر و دنیای عرب به راه انداخت. آن گونه که نقدهای بی‌تخفیف او در تاریخ فکری و شعری ادبیات عرب در دوران معاصر، واجد ارزش بسیاری قلمداد گردید. (خطیب 1996م: 24 و الجیوسی 2001 م: 216)

3- شیوه‌های نقدی ابراهیم عبد القادر المازنی:

در اینجا آن گونه که در مقدمه گفته شد، با بررسی آثار نقدی مازنی و با ذکر شواهد، به تحلیل شیوه‌های نقدی او می‌پردازیم.

3-1- شیوه فنی:

همان گونه که ذکر شد، شیوه فنی در نقد ادبی، از قدیمی‌ترین شیوه‌های نقدی در ادبیات عرب محسوب می‌شود. در این شیوه، ناقد بیشتر به نارسایی‌های ظاهری لفظ و فساد معنا مثل: حشو، تکرار، اشکالات صرفی و نحوی، تقلید، عدم وحدت موضوعی، مناسبت‌گرایی، مشکلات وزن و قافیه و احاله یا فساد معنا توجه می‌کند.

مازنی در بسیاری از نقدهای خود، از این شیوه استفاده نموده است. در اینجا به نمونه‌هایی از آنچه در این خصوص از آثار او استخراج نموده‌ایم، اشاره می‌کنیم:

3-1-1- حشو:

از جمله انتقاداتی که مازنی به آثار معاصران خود وارد می‌داند، به کارگیری نابجا یا فراوان مفعول مطلق است. او منفلوطی را به خاطر تکرار و به کارگیری غیر ضروری مفعول مطلق، مورد انتقاد قرار می‌دهد. نویسنده‌ای که در آثارش جملاتی مانند «شَعَرْتُ بِرَأْسِهِ يَلْتَهَبُ التِّهَاباً» یا «إِنْسَلَّتْ فِي الْمَنْزِلِ انْسِلَالاً مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ أَحَدٌ» یا «وَقَدْ بَلَغَ الْأَمْرُ مَبْلَغَ الْجَدِّ» یا «فَاسْتَفَاقَ قَلِيلاً وَ نَظَرَ إِلَى نَظْرَةٍ عَذِيبَةٍ»، بسیار مشاهده می‌شود و البته از آنجا که استفاده از مفعول مطلق، از ویژگی‌های اصلی سبک نگارشی منفلوطی است، می‌توان گفت مازنی به طور کلی، سبک منفلوطی را واجد اشکال می‌داند. او به کارگیری مفعول مطلق را نوعی غلو در ترسیم احساسات و عواطف می‌داند که نویسنده با این اغراق سعی دارد در ذهن خواننده اثر بگذارد. مازنی در کتاب الدیوان، پس از مطرح کردن موارد متعدّد استفاده از مفعول مطلق در قصّه «الیتیم»، مدّعی است منفلوطی فقط در این قصّه خاص بیش از 30 مورد و در کلّ کتاب العبرات، 572 مفعول مطلق به کار برده است. (مازنی و عقاد 1997:106) البته مازنی از مفعول مطلق مناسب دفاع می‌کند و آن را موجب گسترش هر چه بیشتر افق زبان عربی می‌شمارد. او در جایی می‌گوید: «هر کس می‌خواهد به ارزش اصلی مفعول مطلق در زبان پی ببرد، بهتر است زبان را بدون آن تصوّر کند.» (المازنی 1971:143)

مازنی کثرت استفاده از کلمات مترادف و همچنین کثرت به کارگیری کلمات در نقش حال یا صفت را نیز دستمایه حملات شدید خود به منفلوطی قرار می‌دهد. او با استشهادهای جملاتی مثل: «خَرَجْتُ مِنْهُ - يَعْنِي الْمَنْزِلَ - شَرِيداً طَرِيداً حَائِراً مُلْتَاعاً» یا «تَرَكَنِي فَقِيْرًا مُعْدِمًا لَا أَمْلِكُ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا شَيْئاً»، آنها را نشانه ضعف و فقر ذهن نویسنده می‌پندارد و می‌گوید: «وجود هر کلمه در جمله که بتوان از آن صرف نظر کرد، قاتل نویسنده است. زیرا جهان در عرصه ادبیات، غنی‌تر از آن

است که تحمّل چنین کلماتی را داشته باشد و این سخنی است که منفلوطی آن را درک نمی‌کند. زیرا زبان نزد او، صرفاً آرایه و زینتی برای نمایش دادن است نه ابزاری برای انتقال یک معنای درست. «مازنی و عقاد 1997:106 و 104»

3-1-2- اشکالات صرفی و نحوی:

در این زمینه مازنی در یکی از معدود موارد، در قصیده‌ای از حافظ ابراهیم که در وصف زلزله شهر مسینای ایتالیا سرود، بیت زیر را واجد اشکال صرفی می‌داند:

فَإِذَا الْأَرْضُ وَالْبِحَارُ سَوَاءٌ فِی خَلَاقٍ كِلَاهُمَا غَادِرَانِ
(حافظ ابراهیم 1998:356)

او در این باره می‌گوید: «کلمه غادران، کاربردش نادرست است و با توجه به قواعد صرف و نحو، بهتر بود غادر به شکل مفرد استفاده می‌شد، چونکه درست نیست بگوییم: «محمّدٌ وعلیٌّ کِلَاهُمَا مُصِيبَانِ»، بلکه درست این است که بگوییم: «کِلَاهُمَا مُصِيبٌ». مانند شعر «ابن رومی» که کاربرد درست را نشان می‌دهد:

إِنَّ أَبَا حَفْصٍ وَعُثْنُونَهُ كِلَاهُمَا أَصْبَحَ لِي نَاصِبَا
(خطیب 1996م: 132-131)

3-1-3- فساد معنا (احاله):

مازنی بسیاری از ابیات حافظ ابراهیم را به خاطر نارسایی در معنا و عدم تناسب ابیات با محتوای اصلی، مورد انتقاد قرار می‌دهد. او در در همان قصیده زلزله مسینا در مورد این بیت:

لَارَعَى اللَّهُ سَاكِنَ الْقَمَمِ الشَّيْءَ مَّ وَلَا حِطَّ سَاكِنَ الْقَيْعَانِ
(حافظ ابراهیم 1998:357)

می‌گوید: «آیا این بیت می‌تواند بیانی درست از یک زلزله باشد؟ گناه حیوانات زبان بسته چیست که حافظ آنها را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد؟ آیا گمان می‌کند که آنها باعث این حادثه بودند و اگر آنها نبودند این جسدهای بی جان اینجا و آنجا پراکنده نمی‌شدند و آسیبی به آنها نمی‌رسید؟» مازنی این اندیشه‌ها را سخیف و بی ارزش می‌داند. به نظر او این اندیشه‌ها، ابتکار، نوآوری و ذوق را از

نویسنده می‌گیرد. (خطیب 1996م: 129)

وی این معایب را بر منفلوطی هم وارد می‌داند و نوشته‌های او را دور از واقعیت به شمار می‌آورد. نوشته‌هایی که طبق نظر او با دنیای خارج و حوادث آن سنخیتی ندارند. شاهد ادعای مازنی، عباراتی نظیر عبارت زیر در مقاله «الیتیم» است. آنجا که منفلوطی می‌نویسد: «سَكَنَ الْعُرْفَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْمَنْزِلِ الْمُجَاوِرِ لِمَنْزِلِي فَتَيَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا عَيْنَاهُ مُخْضَلَّتَانِ مِنَ الْبُكَاءِ وَإِذَا صَفْحَةُ دَفْتَرِهِ الَّتِي كَانَ مَكْتَبًا عَلَيْهَا قَدْ جَرَى عَلَيْهَا دَمْعَةٌ فَوْقَهَا وَ...» (المنفلوطی 1991م: 35)

مازنی در نقد این عبارات می‌گوید: «چگونه ممکن است فردی که در طبقه پایین یک ساختمان زندگی می‌کند، جوانی را در آپارتمان خیابان مجاور، آنهم در طبقه دوم، به این ظرافت زیر نظر گیرد و حتی قطرات اشک او را روی دفترش ببیند؟» (مازنی و عقاد 1997: 112)

مازنی در جایی دیگر، استفاده ناصواب از عنصر خیال را موجب احاله یا همان فساد معنا می‌داند. او پس از اشاره به بیت:

بَكَتْ عَيْنِي الْيُسْرَى فَلَمَّا زَجَرْتُهُ
مِنَ الْجَهْلِ بَعْدَ الْحِلْمِ أَسْبَلْتَا مَعَا

می‌نویسد: «چه وقت ما و گذشتگان ما دیده‌اند و چه وقت آیندگان ما خواهند دید که کسی با یک چشم گریه کند؟ درجه غم با این حرف‌ها اندازه‌گیری نمی‌شود که اگر انسان با یک چشم گریست، این اندازه غمگین است و اگر با دو چشم گریه کرد، به اندازه‌ای دیگر... شاعر با این بیت ما را به این باور رساند که در غم ادعایی خود دروغ می‌گوید». (مازنی، بی تا: 196)

3-1-4- غلو:

ضعف دیگری که مازنی از آن انتقاد می‌کند، غلو است. او نمونه‌هایی از آن را در دیوان شاعران مختلف برمی‌شمارد و به طور مثال، با استناد به این ابیات از قصیده حافظ ابراهیم در رثای محمد عبده:

فَأُودَى بِه خَتْلًا فَمَالَ إِلَى الثَّرَى
و مَالَتْ لَهُ الْأَجْرَامُ مُنْحَرَفَاتٍ

وَسَاعَتِ تَعَازَى الشُّهْبِ بِاللَّمَعِ بَيْنَهَا عَنِ النَّيْرِ الْهَائِي إِلَى الْفَلَوَاتِ
بِكَيِّ الشَّرْقِ فَارْتَجَّتْ لَهُ الْأَرْضُ رَجَةً وَضَاقَتْ عَيُونُ الْكَوْنِ بِالْعَبْرَاتِ
(حافظ ابراهیم 1998م: 94)

می‌نویسد: «مگر شخصیتی مثل شیخ محمد عبده کیست که اجرام آسمانی عزادار اویند و در غم مرگ او زمین می‌لرزد و چشمان هستی پر از اشک می‌شود؟» (خطیب 1996م: 77) مازنی این اندازه از غلو را در مدح یک انسان بر نمی‌تابد. او در باب ریشه یابی این امر، اظهاراتی جسورانه دارد؛ آنجا که می‌نویسد: «به نظر ما شاخص‌ترین عیب‌های ادب عربی دوتاست: یکی فساد ذوق و دیگری انحراف ذهن از مسیر درست. پیداست که این دو عیب در هم تنیده‌اند... عرب‌ها اگر چه ماهیتاً مانند هر بدوی دیگری به شدت تحت تأثیر احساسات خود قرار دارند ولی در عین حال، خشونت و سرسختی صحرا و بادیه را نیز در خود دارند... آنها هنگامی که آزادی بیابند از مهار عواطف خود عاجز می‌مانند و به همین سبب است که در همه حرکات و تأثرات آنها نوعی لجام گسیختگی و شدت و حدت می‌یابیم؛ به طوری که گریه، خنده، خروش، آرامش، دوست داشتن و کینه توزی آنها، همه و همه بی‌اندازه و بی‌قاعده است و بدین ترتیب مظاهر غلو در همه گفتار و کردار آنها قابل مشاهده است.» (مازنی بی تا: 215)

3-1-5- تقبیح شعر مناسبتی:

سرودن اشعار مناسبتی و سیاسی، از دیگر مواردی است که مازنی بسیار مورد نقد قرار می‌دهد. چرا که اینگونه اشعار، طبیعت جوششی ندارد و اغلب از عاطفه حقیقی تهی است. مازنی اشعار مناسبتی حافظ ابراهیم را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد. از آن جمله است قصیده حافظ ابراهیم درباره زلزله شهر مسینا در ایتالیا که اشکالات مختلفی بر آن وارد می‌کند و مثلاً از عدم وحدت عضوی قصیده خرده می‌گیرد. چرا که همه ابیات، نشانگر هدف شعر که وصف زلزله است، نیستند. او به طور مثال این دو بیت را ذکر می‌کند:

لَيْتَهَا أَمَهَلْتُ لِتَقْضِي حُقُوقاً مِنْ وَدَاعِ اللَّذَاتِ وَالْجِيرَانِ

لَمَحَّةٌ يُسَعِدُ الصَّدِيقَانَ فِيهَا اجْتِمَاعٌ وَ يَلْتَقِي الْعَاشِقَانَ
(حافظ ابراهیم 1998:356)

به نظر او گویی این دو بیت در توصیف یک دخترک جوان هستند نه توصیف یک زلزله. یعنی ابیات قصیده از وحدت عضوی خارج شده‌اند. مازنی در مخالفت با اشعار مناسبتی حافظ ابراهیم و تأکید بر صدق عاطفه می‌گوید: «ای حافظ! اولین چیزی که لازم است شاعر به آن آراسته باشد، صداقت در بیان احساس و یا اندیشه است. اگر چه با این صداقت، همه مردم دشمن او شوند». مازنی همچنین حافظ را به شهرت طلبی متهم می‌کند و می‌گوید «اگر به دنبال شهرت طلبی هستی، بدان که شهرت فقط برای زنده‌ها نیست، بلکه عده‌ای نیز با آثارشان بعد از مرگ جاودانه می‌شوند.» (خطیب 1996م:133)

مازنی در مورد شعر سیاسی می‌گوید: «این شعر سیاسی که هر از گاهی می‌سرایید چیست و چه مزیتی دارد؟ آیا به آن اعتقادی دارید؟ واقعاً هر وقت با خود خلوت می‌کنید، از اینکه از نوشته‌های روزنامه‌ها کپی برداری می‌کنید، خود را ستایش می‌کنید و آیا تمام افتخار شما اینست که فلان شخصیت را مدح یا رثا گفتید، حالیکه واقعاً نه از زنده بودن او خوشحال و نه از مرگ او غمگین می‌شوید؟» (همان: 67)

3-1-6- تقلید

از دیگر موارد مورد انتقاد مازنی، تقلید از گذشتگان است. او مانند سید قطب، معتقد به آن است که اثر یک ادیب باید بیانگر طابع ذاتی خود او باشد و هویت او را نشان دهد. اما گاهی تقلید، این ویژگی انحصاری را از میان می‌برد و یا کم رنگ می‌کند و این ویژگی در لابه لای ویژگی‌های عمومی گم می‌شود. (سید قطب 1990م:31) مازنی مخالف ادبیات قدیم عرب نیست، بلکه مخالف کسانی است که در دنیای امروز و عصر کنونی بدون درک تغییرات زمانه، به روش قدما می‌نویسند و می‌سرایند. به باور او، انسان هنگامیکه به شعر یا نوشته‌ای می‌نگرد، مایل است روح و عقل و قلب نویسنده یا شاعر را که الهام بخش آن اثر شده‌اند، نزد خود

مجسم کند. (مازنی، بی تا: 202) مازنی در این رابطه می‌گوید: «تقلید از ادیبان بزرگ، چه بسا موجب نابودی شخصیت واقعی یک ادیب می‌شود و او را از هدفی که جستجو می‌کند، دور می‌سازد و همان گونه که فقیر با قرض گرفتن از ثروتمندان غنی نمی‌شود، کسی نمی‌تواند به واسطه تقلید از یک بزرگ، همانند او شود. به نظر من اگر انسان به هنگام مطالعه آثار ادیبان بزرگ، اصول اساسی ادبیات، مثل صداقت در ابراز رأی و احساس را مورد توجه قرار دهد، صرف توجه به این اصول، مانع هر گونه تقلید می‌گردد. (همان: 158)

مازنی در کتاب «قبض الريح»، با محور قرار دادن آیه شریفه «لیس الاعمی کالبصیر» برخی مواضع تقلید را در عاشقانه‌های بشار بن برد نشان می‌دهد. او با اشاره به دو بیت:

یا قومُ أذنی لِبعضِ الحیِّ عاشقَةٌ و الأذنُ تعشقُ قِبَلَ العینِ أحياناً
قالوا بمن لا تری تهذی فقلتُ لهم الأذنُ کالعینِ تُوفی القلبَ ما کانا

معتقد است، اینکه گفته‌های بشار درباره عاشق شدن هذیان است، سخن درستی به نظر می‌آید. به رأی او فقدان قدرت بینایی، انسان را از داشتن یک تصویر درست ذهنی از طبیعت و جامعه اطراف خود باز می‌دارد و بر همین اساس، پاسخ بشار را به این سؤال که چگونه یک نابینا عاشق می‌شود؟ هذیان می‌پندارد، آنجا که می‌گوید:

إنَّ سُلیمی و اللهُ یکلؤها کالسكر تزداده علی السکر
بلغتُ عنها شكلاً فأعجبتنی و السَّمعُ یكفیک غیبة البصرِ

به گمان مازنی، شاید یک نابینا از شاخه خرم یک درخت و از جمال آهو و نظایر آنها که شاعران عرب در تشبیه زیبایی معشوق مورد استفاده قرار می‌دهند، سخن بگوید، اما این تشبیهات شکلی تقلیدی دارند و مستند به شنیده‌ها و دریافت‌های او از زبان عربی و شیوه‌های بیانی موجود در آن هستند، نه تصویری که واقعاً در ذهن او نقش بسته باشد. مازنی در تأیید این عقیده خود، بیتی را از بشار مثال می‌زند و می‌نویسد: «به گمان شما چه تصویری می‌تواند در ذهن بشار

نقش ببندد وقتی که می‌گوید:

و كأن رجعَ حَديثها قَطَعُ الرِّياضِ كُسِينَ زهراً

(مازنی 1971:60-58)

با توجّه به ناصواب و نامأنوس بودن تشبیه نغمه و صوت به باغ پر از شکوفه، به نظر می‌رسد مازنی در این عقیده خود که بیان بشّار از عاشقی و توصیف معشوق در آن مواضعی که مقبول می‌افتد، بیانی تقلیدی و سنتی است، محق باشد.

3-2- شیوه روانشناختی

به نظر مازنی هر ادیب، روش و سبک خاصی دارد که نشأت گرفته از شرایط و حالات روحی و روانی اوست. هر قدر ارتباط ادیب با خودش صادقانه تر باشد، این تأثیر روانی بهتر خود را نمایان می‌سازد. در نظر وی شعر، یک مسأله ذاتی است که از جان شاعر سرچشمه می‌گیرد و به دنبال مکانی برای خروج است. وظیفه شعر، چیزی جز خالی کردن دغدغه‌های درونی نیست و هرچه ارتباط شعر با ویژگی‌های روحی شاعر عمیق‌تر باشد، تقلید از آن سخت‌تر است و زمانی تقلید از یک سبک، سهل و آسان است که اسلوب آن نوشتار، خالی از خصائص روحی و روانی ادیب باشد.

یکی از نقدهایی که مازنی در آن از شیوه روانشناختی بهره گرفته، نقد آثار بشّار است. او درباره جنبه‌های روانی زندگی بشّار که برخاسته از کاستی است، چنین می‌گوید: «بشّار دیگران را هجو می‌کرد و دهان به ناسزا می‌گشود... او زبانی گزنده داشت و از آنجا که با وجود تنومندی و پرتوانی، به دلیل نایبایی، نمی‌توانست بی‌باکانه با دیگران مقابله کند، از زبان خویش، به عنوان ابزاری برای ستیزه با دیگران و کسب قدرت و عزت بهره می‌گرفت. علاقه او به بدگویی و دشنام دادن به مردم، برخاسته از کینه‌ای نهفته یا دشمنی‌ای دیرینه و یا علاقه فطری او به عداوت نبوده بلکه به این دلیل بود که او از دو جنبه احساس کاستی داشت: اول اینکه نایبنا بود و دوم اینکه، از بردگان آزاد شده بود و همواره می‌خواست این دو کاستی را که به هیچ روی نمی‌توانست از آنها دوری گزیند به گونه‌ای جبران

کند. (قطوس 2004 م: 107-108 و سید قطب 1990 م: 242-241)

مازنی مطابق باور خود، در زمینه تأثیر فقدان قوهٔ بینایی بر آثار ادیبان عرب، مقالات علمی و ادبی طه حسین را نیز از همین منظر به نقد می‌کشد. او تکرار و حشو را از معایب مقالات طه حسین می‌پندارد و سبب آن را، علاوه بر املائی و خطایی بودن، در عواملی دیگر که تا حدی با مسایل روانی در ارتباطند جستجو می‌کند. به نظر او، نایبایی طه حسین در شیوهٔ پرداختن او به موضوعات، تاثیر گذاشته است. مازنی در این زمینه می‌گوید: «روشن است که اگر میان انسان و مرئیات مانعی ایجاد شود، اثر آن مرئیات در وجود او ضعیف می‌گردد، آنگاه تنها یک کلمه نمی‌تواند با سرعت و قدرت کافی تصویر یا مدلول مورد نظر را در ذهن او مجسم سازد. اینجاست که نایبنا چاره‌ای از اطناب نمی‌یابد». (مازنی 1971: 27) او از طرفی روحیهٔ معلمی طه حسین را که مقتضی تکرار و اطناب و ساده سازی مسایل است، عامل دیگر معایب پیش گفته می‌داند. (همان: 28)

ابن الرومی، از جمله شاعران عرب است که توجه مازنی را به شکل ویژه‌ای به خود معطوف کرد. چرا که به نظر او، از میان شاعران گذشته و حال عرب، هیچ شاعری مانند ابن الرومی مورد بی‌توجهی قرار نگرفته است (مازنی، بی تا: 212) مازنی در نقد اشعار ابن شاعر، بر روی بدبینی، تنگخویی و پرده دری موجود در آنها متمرکز می‌شود و با مایه گرفتن از تحلیل روانشناختی، در پی کشف اسباب و عوامل آن است. او هجویات ابن الرومی را ناشی از اضطراب درونی و اختلال اعصاب و روان او می‌داند و برای توجیه این عقیده، به حجم فراوانی از اشعار او اشاره می‌کند که در آنها تیره روزی‌ها و تلخ کامی‌های وی به تصویر کشیده می‌شوند. فقر، مرگ زود هنگام فرزندان، بی‌مهری ممدوحان و خویشاوندان، اعتقاد به فال، بیماری و مورد تمسخر قرار گرفتن از سوی مردم کوچه و بازار، همه و همه از جمله عواملی بودند که به زعم مازنی، موجب ایجاد انواع اختلال در روح و روان ابن الرومی شده‌اند و سیل هجویات و ناسزاگویی‌های او، پیامد این عوامل بوده است.

مازنی در بارهٔ فقر ابن الرومی به این بیت اشاره می‌کند که شاعر در آن از

ابوجعفر نوبختی لباس می‌خواهد:

طَلَبْتُ كِسَاءً إِذْ أَنْتَ عَامِلٌ عَلَى قَرِيَةِ النَّعْمَانِ تُعْطِي الرَّغَائِبَا
(همان: 219)

یا آنجا که می‌گوید:

جُعِلَتْ فِدَاكَ لَمْ أَسْأَلْ كَ ذَاكَ الثَّوْبَ لِلْكَفِّ
سَأَلْتُكَهُ لِالْبِسُوه وَ رُوْحِي بَعْدُ فِي الْبَدَنِ
(همان: 231)

مازنی مصیبت مرگ فرزندان ابن الرومی را نیز در اشعار او رصد نمود؛ آنجا که می‌گوید:

تَوَخَّى حِمَامُ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي فَلِلَّهِ كَيْفَ اخْتَارَ وَاسِطَةَ الْعِقْدِ
در رثای پسر دیگرش می‌گوید:
أَعْيَنِي جُودَا لِي فَقَدْ جُدْتُ لِلثَّرَى بِأَكْثَرِ مِمَّا تَمْنَعَانِي وَ أَطْيَبَا
و یا در رثای پسر سومش می‌گوید:
أُبْنَى أَنْكَ وَ الْعَزَاءُ مَعَا بِالْأَمْسِ لُفٌّ عَلَيْكُمَا كَفْنُ
(همان: 225)

بی مهری ممدوحان و بزرگان روزگار به ابن الرومی و بی بهره گذاشتن او از صله‌های خود، به گمان مازنی سبب دیگر شکل‌گیری اختلالات مذکور است. مصداق آن هم آنجاست که شاعر، صاعد بن مخلد را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که ابتدا شعرش را به دقت تا انتها بخواند، سپس اگر خواست آن را نپذیرد.

أَوَّلُ مَا أَسْأَلُ مِنْ حَاجَةٍ أَنْ تَقْرَأَ الشَّعْرَ إِلَى آخِرِهِ
قِرَاءَةً تَصْدُرُ عَنْ نِيَّةٍ تُفْهَمُ قَلْبَ الْمَرْءِ عَنْ نَاطِرِهِ

همچنین است اشعاری که به بی مهری خویشاوندانش اشاره دارد:

لی ابنُ عمِّ یَجْرُ الشرُّ مُجْتَهِدًا عَلَیَّ قَدَمَا وَ لَا یَصَلِی لَه نَارًا
 یَجْنِی فَأَصَلِی بِمَا یَجْنِی فِیخِذْلَنِی وَ کُلَّمَا کَانَ زَنْدًا کُنْتُ مِسْعَارًا
 (همان: 233)

ابن الرومی از بیماری چشم خود در رنج بود و این در قصیده‌ای که خطاب به عبید الله بن عبد الله سرود، نمودار است:

شُغِلْتُ عَنْكَ بَعُورًا أَكَابِدُهُ لَا بِالْمَلَاهِی وَ لَا مَاءِ الْعَنَاقِیدِ
 أَمْسِی وَ أَصِحُّ فِی ظَلْمَاءٍ مِنْ بَصْرِی فَمَا نَهَارِی مِنْ لَیْلِی بِمَحْدُودِ
 وَ ضَاقَتِ الارْضُ بِي طُرًّا بِمَا رَحِبْتُ فَصَارَ حَظِّي مِنْهَا مِثْلُ مَلْحُودِی
 (همان: 245)

مازنی همچنین در تحلیل احوالات ابن الرومی به ابیاتی می‌پردازد که شاعر در آن به سبب غصب خانه اش توسط یک زن، به وزیر وقت، عبدالله بن سلیمان، شکایت می‌برد:

تَهَضَّنِی أَنْتِی؟ وَ تَغْصِبُ جَهْرَةً عَقَارِی؟ وَ فِی هَاتِیکَ أَعْجَبُ مُعْجَبِ
 أَجْرِنِی وَ زَیْرَ الدِّینِ وَ الْمُلْکِ إِنْتِی إِلَیکَ بِحَقِّی هَارِبٌ کُلُّ مَهْرَبِ
 أَرِیدُ ارْتِجَاعَ الدَّارِ کِیفَ خِیَلْتُ بِحُکْمِ مُمِرٍّ أَوْ بِلُطْفِ مُسَبِّبِ
 (همان: 231)

مازنی علاوه بر این موارد، حکایت‌های بسیاری را درباره اعتقاد و التزام عملی ابن الرومی به مقوله فال و سعد و نحس بودن پدیده‌ها نقل می‌کند و آنگاه می‌نویسد: «ابن الرومی در سازگاری با شرایط پیرامونی زندگی اش ناتوان ماند... انسان، همواره تلاش می‌کند تا برای کسب آرامش و کاستن از سختی‌ها، خود را با محیط سازگار کند. اما اگر توانایی آن را نداشت و به آن سازگاری و آرامش مذکور دست نیافت، آنگاه بر زندگی و جامعه خشم می‌گیرد و صبر خود را در قبال کمترین ناخوشی‌ها که دیگران به سادگی از کنار آن می‌گذرند، از دست می‌دهد و از همین رهگذر، اوهام نیز وارد زندگی او می‌شوند و توهم مورد ظلم

تطبیق شیوه‌های نقد ادبی بر آراء نقدی «ابراهیم عبدالقادر المازنی»

بودن از سوی دنیا و ما فیها، او را فرا می‌گیرد» (همان: 243).
مازنی در این نقد روانشناختی خود، همچنین ذکر الفاظ ناسره و زشت در
هجویات شاعر را، با اتهامی که مردم کوچه و بازار در زمینه تخنث و ناتوانی جنسی
به او می‌زدند، مرتبط می‌داند (همان: 226).

ریشه این تفاسیری که مازنی ارائه می‌دهد، در علم روانشناسی وجود دارد. عقده
«من» همان چیزی است که با مفهوم عشق به خود (narcissism)، در علم
روانشناسی همخوانی دارد. مازنی، حافظ ابراهیم را نیز از جنبه روانی مورد نقد قرار
می‌دهد و می‌گوید «حافظ مردی است که بین توپ و تانک و محیط نظامی
زندگی کرده است و به همین دلیل در شعرش خصوصیات یک سرباز و همچنین
خشکی و خشونت، ضعف خیال و ناتوانی از ابتکار و نوآوری دیده می‌شود... حافظ
جز در مواردی که از او خواسته می‌شود، شعر نمی‌گوید. گویی او زبان گویای
روزنامه‌ها است» (خطیب 1996م: 69).

از آنجا که ادبیات در نظر مازنی، تصویری از زندگی است، در هنگام نقد و
بررسی آثار بشار، ابن رومی و دیگران، شدیداً بر ارتباط اثر ادبی با روح صاحبش
تأکید دارد و از خلال زندگی صاحب اثر به اثر می‌نگرد. نکته قابل بحث در اینجا
آن است که مازنی، هجوهای پر حجم موجود در شعر بشار و ابن رومی را با تکیه
به بررسی جنبه‌های روانی و شرایط روحی این دو بررسی می‌کند. اما در مورد
منفلوطی از این جنبه غافل می‌شود و به شدت موضوع آثار منفلوطی را که به
نوعی بیان بدبختی‌ها بود، تقبیح می‌کند و می‌گوید: «انسان، موظف به مبارزه با
نیروی طبیعت است. زیرا درگیری و مبارزه در زندگی، اصل محسوب می‌شود.
انسانهای ساده قدیم هم این حقیقت را در یافته بودند. ولی منفلوطی بیچاره، در
دنیا کاری جز گریستن برای بدبختان ندارد.» (عقاد و مازنی 1997م: 90) مازنی او را
به دروغ‌گویی متهم می‌کند و می‌گوید «چیزی که در وجود منفلوطی است، نه ایثار
است نه انسان دوستی، بلکه حالتی از زنانگی در نوشتن و جعل عواطف
است.» (همان: 93)

به نظر می‌رسد شاید بهتر بود مازنی به جای رفتن به سمت یک نقد گزنده، به

عوامل و انگیزه‌های محیطی و روانی فراوانی که منفلوطی و قلمش را به چنین سمت و سوی سوق داده می‌پرداخت و جنبه‌های روانی مساله را جویا می‌شد. باید گفت مازنی با در نظر گرفتن اوضاع مصر در دوران حیات منفلوطی، به آسانی می‌توانست غم آلود بودن نوشته‌های او را توجیه کند. بی شک نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه وقت مصر که در این مقاله مجالی برای طرح آن نیست و نیز دشواری‌هایی که منفلوطی در زندگی فردی خود با آن روبرو شد، از جمله: جدایی پدر و مادر و از دست دادن چند فرزند، مطمئناً قلم او را تحت تأثیر قرار داده بود. مطالعه شخصیت منفلوطی، بیانگر این است که او انسانی به شدت تأثیرپذیر بود که تحت فرمان احساسات و عواطف خود قرار داشت. نکته مهم در اینجا آن است که اگر این روحیه عاطفی با مجموعه‌ای از انگیزه‌های ملموس رنج و اندوه همراه گردد، بر شدت و عمق آن افزوده می‌شود و این همان چیزی است که برای منفلوطی حادث گردید و نمی‌توان به راحتی او را به دروغ‌گویی و جعل عواطف متهم کرد.

3-3- شیوه تاریخی:

یکی دیگر از شیوه‌هایی که مازنی در نقد خود از آن استفاده کرده، شیوه تاریخی است که البته در کنار شیوه فنی و روانشناختی او، از اهمیت کمتری برخوردار است. به نظر مازنی، ابن رومی بهترین شاعر عرب است. او دلیل این امر را به اصالت غیر عربی او و به تاریخ گذشتگان نسبت می‌دهد که بدین سبب از معایب ادیبان عرب و آشفتگی ذهنی آنها بری و از طغیان و غلوی که اشعار اکثر عربها را خشک و سرکش کرده، به دور است. مازنی در این باب می‌نویسد: «وراثت، تأثیر بسزایی در ساختار جسمانی و استعداد عقلانی دارد و عجیب نیست که شاعری مانند ابن الرومی بسیاری از ویژگی‌ها و صفات قومش را به ارث ببرد و در شعرش بیشتر به آنها شبیه باشد تا به عرب‌ها. (مازنی، بی تا: 216)

از مواردی که در حیطه نقد تاریخی می‌گنجد، سرقت ادبی است. مازنی، حافظ ابراهیم را به سرقت ادبی متهم می‌کند. به اعتقاد او، حافظ از شعر شاعران قدیمی

سرقت کرده و حتی سرقت خود را خوب انجام نداده، چرا که جز به معانی کوچک تکیه نکرده و حتی در سرقت‌ها هم دیدگاه و افکارش محدود است. او در این باره می‌گوید: «نوع سرقت حافظ، مرا به یاد شخصیت «کافونا»، مجسمه‌ساز مشهور، می‌اندازد که وقتی می‌خواست مجسمه‌ای بسازد، به مجسمه‌های اطراف خود نگاه می‌کرد و هر کدام از اجزاء مجسمه خود را از یکی از مجسمه‌هایی که می‌دید، وام می‌گرفت». به نظر مازنی، حافظ بیت:

جَنَيْتُ عَلَيْكَ يَا نَفْسِي وَ قَبْلِي عَلَيْكَ جَنَى أَبِي فَدَعَى عِتَابِي

راه از معری سرقت کرده که می‌گوید:

هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلَيَّ وَ مَا جَنَيْتُ عَلَيَّ أَحَدٍ

و بیت:

لَيْتَ شِعْرِي هَلْ لَنَا بَعْدَ النَّوَى مِنْ سَبِيلٍ لَلْقَا أَمْ لَاتَ حِينِ

را از این بیت بشمار گرفته است:

يَا لَيْتَ شِعْرِي وَ قَدْ شَطَّ الزَّارِ بِهَمِّ هَلْ تَجْمَعُ الدَّارُ أَمْ لَانْتَقِي أَبَدَا

همچنین، مازنی، عبدالرحمن شکری را نیز به سرقت ادبی متهم می‌کند. صرف نظر از اینکه این اتهام زنی می‌تواند واکنشی در برابر شکری باشد که او را به کپی کردن از اشعار شاعران انگلیسی متهم کرده، در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود. مازنی معتقد است شکری بیت:

أُرْمِي بِشِعْرِي فِي خَلْقِ الزَّمَانِ وَ لَا أُبَيْتُ مِنْهُ عَلَيَّ هَمٌّ وَ بَلْبَالِ

را از متنبی گرفته، آنجا که درباره اشعار خود می‌گوید:

أَنَا مِ مِ لَاءَ جُفُونِي عَن شَوَارِدِهَا وَ يَسْهَرُ الْخَلْقُ جَرَّاهَا وَ يَخْتَصِمُ

(مازنی و عقاد، 1997: 59)

و یا بیت زیر در رثا را که می‌گوید:

ضَاقَتِ الْأَرْضُ عَن مَاتِمِهِ فَاع تَاضَ عَنْهَا بَرَقَةُ الْمَلْحُودِ

از ابن الانباری سرقت کرده که می‌گوید:

و لَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنِ أَنْ يَضُمَّ عُلَاكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ
أَصَارُوا الْجَوَّ قَبْرًا فَاسْتَعَاضُوا مِنَ الْأَكْفَانِ ثَوْبَ السَّافِيَاتِ
(همان: 61)

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده در این مقاله می‌توان گفت، مازنی به عنوان یکی از ناقدان مطرح معاصر با طرح آراء جسورانه خود در نقد، تأثیر فراوانی در پیشبرد نقد معاصر و بهبود آثار ادبی شاعران و ادیبان پس از خود داشته است. علی‌رغم اینکه به نظر می‌رسد مازنی در بسیاری از نقدهای خود، مثل نقد آثار منفلوطی و همچنین نقد اشعار حافظ ابراهیم، راه افراط در پیش گرفته، ولی در کلیت امر، نقد او حاوی ملاحظات نوینی است که انکار آنها امکان‌پذیر نیست. شاید کمترین فایده نقدهای او، باز شدن چشم شاعران و نویسندگان همعصرش بر روی نکات و مسایلی بود که تا قبل از آن، یا به آن توجه نمی‌کردند و یا کمتر توجه می‌کردند. برخی جملات او با وجود نامهربانی‌های زیاد، از این لحاظ که در تاریخچه نقد ادبی اولین حمله مستقیم به شاعران مشهور نئو کلاسیک است، جایگاه نقدی خاصی به او بخشیده است. حشو، تکرار، غلو، عدم وحدت عضوی، فساد معنا و مناسبت‌گرایی، از جمله مواردی است که مازنی منطبق با شیوه نقد فنی در آثار شاعران و نویسندگان قدیمی و معاصران خود رصد کرده است. نقدهای او درباره آثار عبدالرحمن شکری و حافظ ابراهیم، علاوه بر طرح مسایل لغوی یا فنی، واجد برخی ملاحظات تاریخی، بویژه در زمینه سرقت ادبی است. مازنی اشعار ادیبانی چون بشّار و ابن الرومی را با مدّ نظر قرار دادن جنبه‌های روانی زندگی این ادباء، مورد تحلیل قرار می‌دهد و بعضاً نیز در نقد برخی آثار، تمام شیوه‌های نقد، اعم از تاریخی، روانشناختی و لغوی را در هم می‌آمیزد. او شیوه‌های قدیمی نقد مانند: شیوه «لغوی و فنی» و «شیوه تاریخی» را با شیوه‌های جدیدی مثل: «شیوه روانشناختی» در آمیخته، بنابراین، شیوه نقد او آمیزه‌ای از شیوه‌های قدیم و جدید است.

منابع

- ابراهيم، حافظ 1998؛ ديوان، ط 1، بيروت: دارالفكر العربي
- الجيوسي، سلمى خضراء 2001؛ الاتجاهات و الحركات في العشر العربي الحديث، ط 1، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربيّه
- خطيب، محمّد كامل 1996؛ نظريّه الشعر (كتب مدرسه الديوان: الديوان كتاب في الادب والنقد، الشعر غاياته ووسائله، شعر حافظ)، ط 1، دمشق: وزاره الثقافه في الجمهوريه العربيّه السوريه
- خفاجي، عبدالمنعم 1992؛ دراسات في الادب العربي الحديث ومدارسه، ج 2، ط 1، بيروت، دارالجيل
- خفاجي عبدالمنعم و عبدالعزيز شرف 1991؛ التفسير الاعلامي للادب العربي، ط 1، بيروت: دارالجيل
- الدسوقي، عمر، بي تا؛ في الادب الحديث، الجزء الثاني، ط 8، بيروت: دارالفكر
- الزبيدي، مرشد 1999؛ اتجاهات نقد الشعر العربي في العراق، اتحاد الكتاب العرب.
- بوبعوي، بوجمه 1995؛ شعراء المهجر الشمالي و جماعه أبولو، جامعه قان يونس بنغازي
- ضيف، شوقي 1999؛ الأدب العربي المعاصر في مصر، ط 5، القاهرة: دارالمعارف
- _____، بي تا؛ النقد الأدبي، ط 4، القاهرة: دارالمعارف
- عتيق، عبدالعزيز 1972؛ في النقد الأدبي، ط 2، بيروت: دارالنهضة العربيّه
- عقاد، عبّاس محمود و ابراهيم عبدالقادر المازني 1997؛ الديوان في الأدب و النقد، ط 4، القاهرة: مؤسّسة دار الشعب
- العشماوي، محمّد زكي 1994؛ دراسات في النقد الأدبي المعاصر، ط 1، القاهرة: دارالشروق
- الفاخوري، حتّا 1991؛ الموجز في الادب العربي و تاريخه، المجلد الرابع، ط 2، بيروت: دارالجيل
- فيدوح، عبدالقادر 2010؛ الاتجاه النفسي في نقد الشعر العربي، ط 1، عمان: دار صفاء للنشر و التوزيع
- قطب، سيّد 1990؛ النقد الأدبي أصوله و مناهجه، ط 6، القاهرة: دارالشروق
- قطوس، بسام 2004؛ المنهج النفسي في النقد الحديث، النقاد المصريون نموذجاً، الكويت: مجلس النشرالعلمي
- المازني، ابراهيم عبدالقادر 1971؛ قبض الريح، القاهرة: دار الشعب
- _____، بي تا؛ حصاد الهشيم، القاهرة: كلمات عربيّة للترجمة و النشر
- المعوش، سالم 1999؛ الأدب العربي الحديث، ط 1، بيروت: دارالمواسم
- منّاع، هاشم صالح 1994؛ بدايات في النقد الأدبي، ط 1، بيروت: دارالفكر العربي
- مندور، محمّد، بي تا؛ النقد و النقاد المعاصرون، دارالمطبوعات العربيّه للطباعة و النشر

- المنفلوطي، مصطفى لطفى 1991؛ صفوه المؤلفات الكامله، ط1، بيروت: مكتبه لبنان، لونجمان
- ويليك، رينيه، 1987؛ مفاهيم نقديه، ترجمه محمد عصفور، كويت: عالم المعرفه
- نجم، محمد يوسف 1967؛ مناهج النقد الادبي بين النظرية و التطبيق، نيويورك، بيروت: دارصادر بالاشتراك مع مؤسسه فرانكلين للطباعه و النشر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی